

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۴

تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۱۵

نگاهی به اندیشه‌های رودکی از منظر عرفانی و حکمی

کریم شاکر^۱

چکیده:

ارتباط قالب و معنی در شعر دوره رودکی آهسته آهسته کامل شده است. هنوز در عهد سامانیان قالب موضوع را معین می‌کرد و موضوع قالب خود را دریافته بود مانند قالب «قطعه» عموماً برای ترویج اخلاق و پند و اندرز و حکمت به کار رفته است. قالب «قصیده» بیشتر برای توصیف طبیعت، مدح و ستایش بزرگان و همچنین مباحث حکمی در نظر بوده است. قالب «تغزل» برای بیان احساسات، عواطف شاعرانه و عاشقانه استفاده می‌شده است. از این روی با عنایت به اشعار رودکی سمرقندی دریافته می‌شود که او در بیان حکمت و مباحث فلسفی و گونه‌ای از عرفان مبتدی پیش قدم بوده است. او در همه قالب‌های رایج آن دوره شعر گفته که از جمله موضوعات طرح شده در این قالب‌ها، نوعی از شناخت حقیقت و بیان معنویت است. گرچه او در آغاز راه است اما بی‌تردید موضوعاتی چون مرگ اندیشی، بحث‌های فلسفی، انسانی و ... از سوی رودکی مورد توجه شاعران پس از وی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها:

رودکی، اخلاق، پند و حکمت، اندیشه‌های عرفانی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. K.shaker@yahoo.com

پیشگفتار

رودکی در سده ۳ میانه سال‌های ۲۵۰-۲۶۰ ق / ۸۶۵-۸۷۵ م چشم به جهان گشود. نامش جعفر بن محمد و زادگاهش روستای بنج از ناحیه رودک سمرقند است. در کودکی بسیار تیزهوش بود و حافظه‌ای سرشار داشت. در ۸ سالگی قرآن را حفظ کرد. صورتی زیبا و آواز خوش داشته و بر بطن را خوش می‌نواخته است. رودکی شیعی، و به احتمال قوی، اسماعیلی بوده است؛ اما مانند برخی از پیروان مذهب اسماعیلی، مثلاً ناصر خسرو، متعبد نبوده و اندیشه آزاد و فلسفی داشته است. از جمله دلایلی که بر شیعی بودن رودکی می‌توان ذکر کرد به قرار زیر است.

۱- معروفی بلخی شاعر دوره سامانی با تضمین مصرعی از رودکی بدین عقیده او اشاره می‌کند:

از رودکی شنیدم استاد شاعران کاندر جهان به کسی مگرو جز به فاطمی

۲- ناصر خسرو، شاعر معروف اسماعیلی مذهب، اشعار پند و زهد به رودکی نسبت می‌دهد، آنجا که می‌گوید:

اشعار پند و زهد بسی گفته است آن تیره چشم شاعر روشن بین

ناصر خسرو که اغلب، شاعران درباری و مداح را تخطئه می‌کند و آنان را نه شاعر بلکه شعر فروش می‌نامد چنانکه می‌گوید:

ای شعر فروشان خراسان بشناسید این ژرف سخن‌های مرا گر شعرایید

باید میان خود و رودکی اشتراک عقیدتی یافته باشد که اشعار پند و زهد او را در معرض

قبول و تحسین قرار می‌دهد.

اندیشه‌های رودکی

از آنجا که بیشترین قسمت شعر رودکی از میان رفته است، داوری درست درباره‌ی اندیشه‌های او امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان نظام اندیشگی او را بازسازی کرد. از آنچه از این مقدار اندک شعر که از او بر جای مانده، برمی‌آید، معلوم می‌شود که رودکی شاعر اندیشه‌ور بوده و احیاناً بی‌بهره از تفکرات فلسفی نبوده است. اشاره‌ای را که خود در قصیده‌های معروف نونیه (مادر می را بکرد باید قربان) دارد، می‌توان تأییدی بر این مدعا گرفت. چه در قصیده‌ی مزبور خود را با عنوان ادیب، خطیب، حکیم، فقیه و کسی که راه حکمت می‌جوید، مورد خطاب قرار می‌دهد. چنانکه می‌گوید:

گرتو فصیحی همه مناقب او گوی
ورتو دیوری همه مدایح او خوان
ور تو حکیمی و راه حکمت جویی
اینک سقراط و هم فلاطن یونان
ور تو فقیهی و سوی شرع‌گرایی
شافعی اینکت و نوحنیفه و سفیان

در شعر باقی‌مانده‌ی رودکی، فرد‌گرایی، علم‌گرایی، بی‌اعتباری جهان و عشق، لذت‌جویی و اندیشه‌ی سعادت: اندیشیدن به این که سعادت در چیست؟ دیده می‌شود. ما به برخی از این موضوع‌ها به اجمال اشاره می‌کنیم:

عشق در اندیشه‌ی رودکی

عشق از دید روانشناسی، یکی از عواطف است که مرکب می‌باشد از تمایلات جسمانی، حسن جمال، حسن اجتماعی، تعجب، عزت نفس و غیره. علاقه‌ی بسیار شدید و غالباً نامعقولی است که گاهی هیجانات کدورت‌انگیز را باعث می‌شود و آن یکی از مظاهر مختلف تمایل اجتماعی است که غالباً جزو شهوات به شمار آید (روانشناسی تربیتی، ۳۸۶).
به عقیده‌ی صوفیان، اساس و بنیاد جهان هستی بر عشق نهاده شده و جنب و جوشی که سراسر وجود را فراگرفته به همین مناسبت است پس کمال واقعی را در عشق باید جستجو کرد.

افلاطون می‌گوید: «روح انسان در عالم مجردات قبل از ورود به دنیا حقیقت زیبایی و

حسن مطلق یعنی خیر را به بدون پرده و حجاب دیده است، پس در این دنیا چون حسن ظاهری و نسبی و مجازی را می بیند از آن زیبایی مطلق که سابقاً درک نموده، یاد می کند. غم هجران به او دست می دهد و هراسی عشق او را برمی دارد، فریفته می شود و مانند مرغی که در قفس است می خواهد به سوی او پرواز کند.

مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

(مولوی، ۱۳۸۳: ۱۴۲)

عواطف و عوالم محبت همه، همان شوق لقای حق است اما عشق جسمانی مانند حس صوری مجازی است و عشق حقیقی سودایی است که به سر حکیم می زند و همچنانکه عشق مجازی سبب خروج جسم از عقیمی و مولد فرزند و مایه بقای نوع است، عشق حقیقی هم روح و عقل را از عقیمی رهایی داده مایه ادراک اشراقی و در یافتن زندگی جاودانی، یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و حیات روحانی است و انسان به کمال علم وقتی می رسد که به حق واصل و به مشاهده جمال او نایل شود و اتحاد عالم و معلوم و عاقل و معقول حاصل گردد. (فروغی، ۱۳۶۲: ۳۹) عرفا گویند اگر عشق عالی نمی بود، موجودات مضمحل می شدند و آنچه حافظ ممکنات و معلولات نازله است عشق است. (عشق عالی) که ساری در تمام ممکنات و موجودات جهان هستی می باشد زیرا همه موجودات عالم طالب و عاشق کمال اند و غایت این مرتبه از عشق تشبه به ذات خدای متعال است.

مولوی می گوید:

عشق جوشد بحر را مانند دیک عشق ساید کوه را مانند ریگ

عشق بشکافد فلک را صد شکاف عشق لرزاند زمین را از گزاف

گر نبودی بهر عشق پاک را کی و جودی دادی افلاک را

یا عطار گوید:

تاجهان باشدنخواهم در جهان هجران عشق عاشقم بر عشق هرگز نشکنم پیمان عشق

تا حدیث عاشقی و عشق باشد در جهان نام من بادا نوشته بر سر دیوان عشق

در میان شعرهای باقی‌مانده رودکی دو نوع عشق، یکی عشق شهوانی، عشقی که با درم و دینار به دست می‌آید، تمتع از کنیزکان خریداری شده از بازار برده‌فروشان و دیگر عشق متعالی و طبیعی که ویژه انسان آزاده و فرهیخته است، دیده می‌شود. از عشق نخستین، به خصوص، در قصیده‌ای که در هنگام پیری، به یاد و در حسرت روزگار جوانی سروده، نشانه‌هایی می‌بینیم. بیت زیر از آن قصیده است:

همی خرید و همی سخت بی‌شمار درم به شهر هر گه یکی ترک نارستان بود

آدم توانگری را در نظر مجسم می‌کند که به برده‌فروشان شهر سفارش کرده است هرگاه کنیز خوب‌رویی در معرض فروش گذاشته می‌شود او را خبر کنند و باقی ماجرا. این نوع عشق طبعاً معلول عواملی چند است که مهمترین آن‌ها توانگری و رفاه مادی و وابستگی به دربار و طبقات ممتاز و شرکت در عیش و خوشگذرانی آن‌ها و روابط اجتماعی حاکم و وجود پدیده منحوس برده‌داری و برده‌فروشی است. در برابر، عشق نیز در چند قطعه او دیده می‌شود و طبعاً اگر اشعار بیشتری از او باقی مانده بود، این عشق بیشتر در دیوان او تجلی می‌کرد. چرا که چنین عشقی زاده سرشت هنری و شاعری است و همان عنصری است که چهره او را از پس روزگاران، برای ما دوست‌داشتنی می‌سازد:

نیست فکری به غیر یار مرا عشق شد در جهان خیار مرا

چنین عشقی، دیگر عشقی نیست که در بازار برده‌فروشان، برای شاعر توانگر پدید آمده باشد، عشقی است که از عاطفه تند او که لازمه شاعری است برمی‌خیزد، و همین عشق است که نوع متعالی و پالوده آن، به عشق عرفانی نزدیک می‌شود:

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست ز خاک من همه نرگس دم‌به‌جای گیاه

کسی که آگهی از ذوق عشق جانان یافت ز خویش حیف بود گرمی بود آگاه

(رودکی، ۱۳۸۷: ۱۲۲)

او در قطعه‌ای دیگر می‌گوید:

رخساره او پرده عشاق درید با آنکه نهفته دارد انلر پرده

(رودکی، ۱۳۸۷: ۲۱۷)

پرده دریدن کنایه از رسوا کردن است که چهره زیبای معشوق با آن که پرده‌ای روی آن را پوشانیده اما پرتو آن چنان است که عاشقان را بی‌قرار و رسوا کرده است. تعبیراتی که در این بیت به کار رفته، در واقع همان تعبیراتی است که در آثار عرفای بزرگ مانند خواجه عبدا... انصاری و عین القضاة همدانی می‌توان سراغ گرفت. و جای دیگر مستی عشق را چنین تفسیر می‌کند:

جز آن که مستی عشق است هیچ مستی نیست همین بلات بس است ای به هر بلا خرسند

(رودکی، ۱۳۸۷: ۱۸۳)

عاشق باید تاب تحمل هر نوع بلائی داشته باشد. در برابر سختی‌ها اظهار ندامت و خستگی ننماید. از نظر رودکی، مستی عشق از هر بلایی بالاتر است و تحمل این بعد برای عاشق دلسوخته و دلباخته کافی است. و هیچ بلایی با آن قابل قیاس نیست.

چون کار دلم ز زلف او ماند گره بر هر رگ جان صد آرزو ماند گره

(رودکی، ۱۳۸۷: ۱۶۳)

دل خلوتخانه محبت خداست که هرگاه از آلودگی‌های طبیعت پاک و منزّه شود، انوار الهی در آن تجلی کرده و متجلی به جلوات محبوب گردد.

زلف

در اصطلاح عرفانی مراد از جان روح انسانی است و کتاب از نفس رحمانی و تجلیات حق است. هاتف اصفهانی گوید:

ای فدای تو هم دل و هم جان وی تبار رخت هم این و هم آن

رودکی در قصیده‌ای می‌گوید:

فغان من همه زان زلف تابدار سیاه که گاه پرده لالاست گاه معجر ماه

(رودکی، ۱۳۸۷: ۱۲۷)

و باز رودکی می‌گوید:

روی به محراب نهادن چه سود دل به بخارا و بسستان طراز

ایزد ما وسوسه عاشقی از تو پندیرد نپندیرد نماز

(رودکی، ۱۳۸۷: ۸۰)

بی‌اعتباری جهان در نظام فکری رودکی

اگر از رودکی اشعار بیشتری باقی مانده بود، شاید بهتر می‌توانستیم درباره این موضوع سخن بگوییم، با این حال همین مقدار کمی شعر که از او در دست است، نشان می‌دهد که شاعر درباره بی‌اعتباری جهان و پایان زندگی آدمی - مرگ - به طور جدی اندیشیده بوده است. جهان را همچون خواب تصویر می‌کند. همچنان که خواب (= رویا) را در واقعیت عینی پایه‌ای نیست، جهان نیز در بی‌اعتباری، درست، همان است. نیکی او در جایگاه بدی و ستادی او در جایگاه تیمار و اندوه است. لحن مؤثر او در اشعاری که این مضامین را می‌سراید، حکایت از آن دارد که شاعر - نه همچون بسیاری از متشاعران - بلکه همچون فیلسوفی از ژرفای ضمیرش، احساسش را بر زبان می‌آورد:

این جهان پاک، خواب کردار است آن شناسد که دلش یی‌دار است
نیکی او به جایگاه بد است شادی او به جای تیمار است
چه نشینی بدین جهان هموار که همه کار او نه هموار است

(رودکی، ۳۸۷: ۱۹)

حتی در مرثیه‌های او نیز این بینش فلسفی، خود را نشان می‌دهد. در قطعه مؤثری که گویا در مرگ فرزند یکی از بزرگان عصر سروده، از سیره معمولی رثاء پا فراتر گذاشته، از سویی بی‌اعتباری و بی‌ثباتی عمر را یادآوری می‌کند و از سوی دیگر، شخص فرزند مرده را به می‌گساری می‌خواند. دعوت به می‌گساری چه برای فراموشی اندوه باشد و چه برای لذت‌جویی، به هر حال از نوعی تفکر اپیکوری رودکی حکایت دارد:

بود آنچه بود خیره چه غم داری؟ آن به که می‌یاری و بگساری

در بی‌اعتبار شمردن جهان تا آنجا پیش می‌رود که آن را جز فسانه و باد نمی‌داند، اینجاست که نوای دیگر شعر ساز می‌شود. چگونه می‌توان بر این اعتبار گذران فایق آمد؟

رودکی می گوید:

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان ببايد بود وز گزشته نكرد بايد ياد
من و آن جعد موی غالیه بوی من و آن ماهروی حورنژاد

اما رودکی فقط در مرحله لذت جویی توقف نمی کند، گویا بهره گیری او از حیات وقتی به کمال می رسد که دیگران هم فراموش نشوند، از این رو، بی فاصله می افزاید:

نیک بخت آن کسی که داد و بخورد شوربخت آن که او نخورد و نداد
در جای دگیر می گوید:

مهر مفنک بر این سرای سپنج کین جهان پاک بازی نیرنج
نیک او را فسانه واری شو بد او را کمرت سخت بتنج

(رودکی، ۱۳۸۷: ۲۸)

ابیات بالا که شاید از یک قصیده ای بلند به جای مانده، دنیا را بازیچه ای نیرنگ بازمی داند و تأکید دارد که مهرورزی به دنیا از عقل و خرد به دور است، نیکی های دنیا را همچون افسانه، پوچ و بیهوده می شمارد.

درباره ناپایداری جهان می گوید:

جهانا چینی تو با بچگان که گه مادری گاه مارند را
نه پا زیر باید تو را نه ستون نه دیوار خشت و نه آهن درا

(رودکی، ۱۳۸۷: ۷)

نباید به دنیا اعتماد کرد که گاهی در نقش مادر ظاهر می شود و گاه همچون نامادری، بی رحم و ناسازگار است. تکیه کردن بر چیزی که پایه و اساس ندارد، نارواست. دیدگاه رودکی درباره ناپایداری دنیا نزدیک است به دیدگاه عرفا، هر چند در آن روزگار، هنوز عرفان و تصوف به معنی واقعی وارد شعر فارسی نشده است. در عین حال در میان اشعار رودکی

سخنان نزدیک به اندیشه‌های عرفانی پیدا می‌شود و شاید همین اشارات، دستمایه شاعران پس از رودکی است که آن‌ها را در این راه رهنمون شده است. بی‌تردید شاعرانی چون سنایی از اشعار رودکی بی‌بهره نبودند و از این سخنان حکیمانه بهره‌ها برده‌اند.

دنیا در اندیشه رودکی به مانند مهمانسراست که دل بستن به آن سزاوار نیست و سرانجام انسان این مهمانخانه را ترک خواهد کرد گرچه ممکن است جایگاه گرم و نرمی داشته، اما آرامگاه ابدی او خاک تیره خواهد بود.

سرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشگی نه رواست
زیر خاک اندرون‌ت باید رفت گرچه اکنونت خواب بر دیاست

(رودکی، ۱۳۸۷: ۲۳)

در جایگاهی دیگر دنیا از منظر رودکی به دریای بیکران شباهت دارد که باید از نیکوکاری کشتی ساخت تا به سلامت از آن گذر کرد. پس دنیا گذرگاه پرمخاطره‌ای است که فقط با کشتی عمل صالح می‌توان از آن گذشت.

این جهان را نگر به چشم خرد نی بدان چشم کاندرونگری
همچو دریاست وز نیکوکاری کشتی ساز تا بدان گزری

(رودکی، ۱۳۸۵: ۱۴۰)

از دیگر تشبیهاتی که در شعر رودکی به چشم می‌خورد تشبیه جهان به مار و دنیا طلب به مارگیر است که سرانجام مار از مارگیر دمار درمی‌آورد. و او را از بین می‌برد. کافیت کمی غفلت دست دهد، مارگیر از زهرمار در امان نیست و از پای درمی‌آید. دنیا همچون مار خوش خط و خال، طالبان به سوی خود می‌کشاند. و چنان شیفته می‌کند که در اوج دلبستگی زهر خود را وارد می‌کند و نابودی او را در پی دارد. تنها خردمندان هستند که از آن دوری می‌گزینند و جان سالم بدر می‌برند.

مارست این جهان و جهان جوی مارگیر از مارگیر مار برآرد همی دمار

(رودکی، ۱۳۸۷: ۱۸۳)

مرگ‌اندیشی رودکی

مرگ‌اندیشی در فلسفه و عرفان بحث قابل توجهی است که در هر دو مکتب به طور مفصل به آن پرداخته شده است. رودکی با ژرف‌اندیشی مانند فیلسوفی ژرف‌نگر به مرگ توجه کرده و درباره آن تردید نمی‌کند. بلکه ضرورت آن را گوشزد می‌کند.

زندگانی چه کوتاه و چه دراز نه به آخر بُمُرد باید باز

(رودکی، ۱۳۸۷: ۷۹)

این بیت از یک قصیده است که ناظر بر این مطلب، بدین معنی که اگر دنیا را برای خود هموار کنی و همه جا را زیر نگیں حکومت خود دریاوری، سرانجام همه را جا می‌گذاری و تنها و بی‌کس این جهان را ترک می‌کنی. عمر دنیا گویا رؤیایی بیش نیست همین که هوس کردی چند روزی آزاد و رها از اوهام و خیالات باشی، مرگ سراغت می‌آید. از نظر رودکی مرگ حتمی است و هرگز مرده‌ای بار دیگر زنده نشده است و این رسم و آیین دنیاست.

مرده نشود زنده، زنده به ستودان شد آیین جهان چونین تا گردون گردان شد

(رودکی، ۱۳۸۷: ۱۸۰)

از مرگ گریزی نیست حتی اگر در زیرزمین پنهان شوی یا به هوا پرواز کنی.

خواهی تا مرگ نیابد تو را خواهی کز مرگ یابی امان
زیرزمین خیز و نهفتی بجوی پس به فلک برشوبی نردبان

(رودکی، ۱۳۸۷: ۱۱۴)

با استهزاء و طعنه به کسانی که مرگ‌گریزند پند می‌دهد که هرگز نمی‌توان از چنگ مرگ گریخت. در هر جای عالم که باشی مرگ سراغت می‌آید. لحظه‌ای که اجل برسد از مرگ گریزی نیست.

«اذا جاء اجلٌ لا یستأفرون ساعتَه و لا یستقدمون».

مرگ برای همه مقدر است. کوچک و بزرگ، فقیر و غنی نمی‌شناسد. سراغ همه می‌آید حتی آن کسانی که در قلعه‌های مستحکم و کاخ‌های برافراشته و مجلل زندگی می‌کنند.

مهربان جهان همه مردند مرگ را سر همه فرو کردند
زیر خاک اندرون شدند آنان که همه کوشکها بر آوردند
از هزاران هزار نعمت و ناز نه به آخر بجز کفن بردند

(رودکی، ۱۳۱۷: ۴۵)

و تنها چیزی که آدمی هنگام مرگ از تعلقات دنیوی به همراه می‌برد کفنی است که او را با آن پوشانیده‌اند.

نتیجه‌گیری

از آنجا که بیشتری قسمت شعر رودکی از بین رفته، داوری درست در خصوص اندیشه‌های این شاعر بزرگ دشوار، بلکه ناممکن است. از همین اندک اشعاری که از وی باقی مانده است، معلوم می‌شود رودکی شاعر اندیشه‌ور بوده و بی‌بهره از تفکرات فلسفی و معرفتی نبوده است. عشق از مباحثی است که در عرفان بسیار روی آن تأکید شده، رودکی نیز به دو نوع عشق شهبانی و عشق متعالی پرداخته است. از جمله در قصیده‌ای که هنگام پیری به یاد و در حسرت روزگار جوانی سروده، نشانه‌هایی از عشق حیوانی و عشق متعالی می‌بینیم. از شواهد و قرائن برمی‌آید که رودکی به مذهب اسماعیلی گرایش داشته، و از نظر اغلب پژوهشگران معاصر از جمله سیدحسین نصر، اندیشه‌های اسماعیلیان در شکل تصوف تأثیرگذار بوده است. بنابراین بعید نیست که صوفیه از اندیشه‌های رودکی بهره‌مند شده باشند.

منابع و مأخذ

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیک، آتشکده آذر، تصحیح: حسن سادات ناصری.
- اداره چای گیلانی، احمد، شاعران همعصر رودکی، تهران، تابستان ۱۳۷۰.
- براگینسکی، ا، س، رودکی و محیط او، استالین آباد، ۱۹۴۹ میلادی.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ترجمه: علی اصغر حکمت، چاپ دوم.
- تودو آ، ماگالی، از پانزده دریچه، انتشارات دانشگاه گیلان، ۱۳۷۷.
- حاکمی، اسماعیل، برگزیده اشعار رودکی و منوچهری، انتشارات اساطیر تهران، ۱۳۷۳.
- خالقی مطلق، جلال، سخن‌های دیرینه، نشر افکار، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- شعار، جعفر، دیوان شعر رودکی، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۸.
- شعار، جعفر، گزیده اشعار رودکی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
- صفاء، ذبیح‌اله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- لازار، ژیلبر، اشعار پراکنده، انتشارات کتاب ازاد، ۱۳۶۱.
- نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳.
- نفیسی، سعید، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۴۲.
- هادی‌زاده، رسول، محمدی خراسانی، علی، دیوان اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی، دوشنبه، ۲۰۰۸.
- هروی، جواد، ایران در زمان سامانیان، نشر نوید، چاپ اول، ۱۳۷۱.